

اتحادیه های جنبشی اجتماعی

پاسخی مناسب به سازمان یابی کارگران

حشمت محسنی

بیستم اردیبهشت هشتاد و هفت

جنبش کارگری کشور ما در یکی از دشوارترین شرایط تاریخ حیات خود به سر می برد. این دشواری علاوه بر ناتوانی کارگران در برآوردن نیازهای ابتدایی زندگی در متن شرایط فلاکت بار کنونی، مصاف با رژیم استبدادی و سرکوب گراست که نه تنها حق تشکل مستقل کارگران را انکار می کند بلکه با تمام قوا آن را درهم می شکند.

از اولین ماه های سال ۸۳ جنبش کارگری، آرام اما استوار در جهت پی ریزی تشکل های توده ای کارگری گام های موثری بر داشته است. شکل گیری سندیکای شرکت واحد نخستین طلعه ای این پیکار در سال های اخیر بوده است. همپای تلاش کارگران شرکت واحد، نهادهایی نظیر کمیته پیگیری، کمیته هماهنگی، اتحاد کمیته های کارگری، اتحاد بیکاران... یکی پس از دیگری تکوین یافتند. این نهادها اگرچه تشکل توده ای نبودند اما فلسفه وجودی خود را تلاش برای ایجاد تشکل های توده ای تلقی می کردند. بعدتر خیز بلند کارگران نیشکر هفت تپه نشان داد که شکل گیری سندیکای شرکت واحد رعدی در آسمان بی ابر نبود بلکه بازتاب و تجسم شرایطی بود که مبارزه برای برپایی تشکل های علنی، مستقل و توده ای را در دستور کارگران قرار می داد.

در چنین شرایطی جنبش کارگری برای پیشروی در راستای هدف یاد شده و برای آن که سیاست های سرکوب گرانه رژیم اسلامی را خنثی کند چه باید بکند؟ کدام آرایش می تواند در این شرایط، پاسخی مناسب تلقی شود. آیا توسل به قانون و حرکات قانونی کارساز است؟ آیا علنیت با قانونیت برابر است؟ آیا تکیه یک جانبه بر خواست های اقتصادی بی توجه به خواست های سیاسی راهگشاست. آیا سیاسی کردن شتابان تشکل های کارگری آن ها را زیر ضرب نمی برد؟ رابطه جنبش کارگری با دیگر جنبش های اجتماعی نظیر زنان، دانشجویان، خلق ها... کدام است. و رابطه جنبش کارگری با احزاب چگونه است؟ این مسایل و پرسش هایی از این دست نمی تواند در این نوشته مورد بررسی قرار گیرد، در این نوشته تنها به یک جنبه از این مسایل پرداخته می شود. شکل مناسب سازمان یابی جنبش کارگری در شرایط ویژه ی کشور ما.

در پاسخ به معضل سازمان یابی جنبش کارگری، طرح ها و استراتژی های متعددی ارائه شده اند. این نوشته به همه این طرح ها اشاره نمی کند و فقط خود را به معرفی و مقایسه سه استراتژی محدود می کند که از جنس اتحادیه ای هستند. طرح های دیگر سازمان یابی در نوشته های دیگری از این قلم مورد بررسی قرار گرفته که نیاز به بازگویی آن ها در این جا نیست (۱). طرح های ارائه شده برای سازمان یابی کارگران را می توان در سه فقره صورت بندی کرد:

۱- سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا

۲- سندیکای قانونی با نگاه معطوف به پایین

۳- اتحادیه جنبشی اجتماعی

این تقسیم‌بندی ناظر بر بدیل‌هایی است که در ایران ارائه شده‌اند. در کشورهای دیگر یا در دوره‌های تاریخی متفاوت، طرح‌ها (۲) و مختصات دیگری برای سازمان‌یابی اتحادیه‌ای وجود دارد که بررسی آن‌ها مسأله‌ی مرکزی ما نیست. ما این‌جا خود را به بررسی جنبش کارگری در شرایط ویژه ایران محدود می‌کنیم.

سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا

یکی از طرح‌هایی که برای سازمان‌یابی کارگری پیشنهاد و در عمل تبلیغ شده است، سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا است. فعالان و مدافعان این نوع سندیکا، خواهان تشکلی هستند که قانون کار یا قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا مقوله‌نامه‌های جهانی آن را تصریح کرده است. در این مدل از سندیکا، اصل بر قانونیت این نهاد است؛ و تلاش فعالان کارگری مدافع این نوع سندیکا اقتاع رژیم حاکم، برای پذیرش موادی است که خود رژیم در حقوق و قانون خود به رسمیت شناخته است. اشاره به بندهایی از قانون کار یا قانون اساسی و یا موادی از مقوله‌نامه‌های جهانی ورد زبان این بخش از کارگران است. آن‌ها اساساً در پی فشار از پایین برای ایجاد سندیکا نیستند بلکه اساساً با نگاه به بالا و چانه‌زنی با مقامات می‌کوشند مسیر شکل‌گیری آن را هموار سازند. ساختار سندیکای مطلوب این مدل، ساختاری حقوقی- قانونی است که همه ارگان‌های آن در پیشگاه رژیم باز و قابل دسترس است. مدافعان این نوع مدل تعدد دارند که به رژیم حاکم یادآوری کنند که دقیقاً در چارچوب قانون دارند فعالیت می‌کنند. این ساختار سندیکایی با اصل سه جانبه‌گرایی و "هم‌زیستی مسالمت‌آمیز" کارگران با کارفرمایان و دولت انطباق ذاتی دارد. این سندیکاها تمایز کار از سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند بلکه منافع مشترک آن‌ها را بیان می‌کنند. روش دست‌یابی به این مدل از سندیکا رابطه‌ی تنگاتنگی با ساختار و اهداف سندیکای مزبور دارد. آن‌ها در انتخاب شیوه‌های مبارزه به اشکال قانونی توجه دارند و مذاکره با مقامات، طومارنویسی، مراجعه به اماکن دولتی... از اشکال رایج و عمومی شیوه‌های مبارزه طرفداران این مدل از سندیکا به شمار می‌رود. آنچه که تا این جا گفته شده است خصلت شماتیک دارد، و در این جا یا آن‌جا شاید موضع طرفداران این نوع سندیکا با مدل بیان شده فرق‌هایی داشته باشد. اما مختصات اصلی این نوع سندیکا را بازتاب می‌دهد و مدافعان آن را می‌شناساند.

سندیکای قانونی معطوف به پایین

طرح دیگری که در راستای سازمان‌یابی کارگری ارائه و در عمل تا حدی تحقق‌یافته است سندیکای قانونی معطوف به پایین است.

مدافعان این مدل از سندیکا اساساً بر توده‌های کارگر تکیه می‌کنند. نگاه آن‌ها نه به بالا، بلکه به نیروی خود کارگران است. آن‌ها خواهان تمایز مرزهای هویت کارگران از کارفرمایان و دولت حامی آن‌ها هستند. آن‌ها از منافع کارگران در چارچوب وضع موجود دفاع می‌کنند، اما به چارچوب موجود تن نمی‌دهند. سندیکای این مدل سندیکای رزمنده است. و ستیز کار علیه سرمایه را سازمان می‌دهد. مدافعان این مدل از سندیکا خواهان ساختاری دموکراتیک، باز و دارای اندام‌های قانونی است که مشروعیت خود را نه از رژیم، بلکه از روند انتخابات دموکراتیک و حقوقی اخذ می‌کند، و در صدد تحمیل خود بر ساختارهای قانونی است. این مدل از سندیکا با مدل پیشین در ساختار و آرایش

سندیکیایی تفاوتی ندارد، هرچند در اهداف و مضمون فعالیت از هم متمایزند. نمونه‌ی مطلوب مدافعان این مدل، سندیکای شرکت واحد است. مدافعان این مدل از سندیکا، خود را تنها به استفاده از شکل‌های قانونی مبارزه محدود نمی‌کنند بلکه بسته به شرایط از شکل‌های غیر قانونی مبارزه نیز سود می‌جویند. این مدل از سندیکا چه از لحاظ مضمون فعالیت و چه از حیث روش مبارزه از مدافعان سندیکای قانونی با نگاه به بالا از هم تفکیک می‌شوند.

اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی

طرح سومی که در جنبش کارگری ما ارائه شده اتحادیه علنی اما ثبت نشده است. در این طرح، سازمان‌دهی کارگران از نقطه تولید فراتر می‌رود و دامنه وسیع‌تری را دربر می‌گیرد. در این طرح، دغدغه اصلی نه قانونی بودن تشکل، بلکه حضور موثر آن در عمل است. این طرح اگر چه از مدل‌های تاکتونی اتحادیه‌ها فراتر می‌رود و از آن‌ها در حوزه‌هایی متمایز می‌شود ولی تاکنون در جنبش ما از سیمای نظری جا افتاده‌ای برخوردار نبوده است. و در انتقال ادبیات مربوط به این نوع از اتحادیه کوتاهی بسیاری صورت گرفته است. من پیش‌تر در نوشته‌های متعددی در این باره نکاتی خام و ابتدایی طرح کرده‌ام؛ در این جا فرصت را غنیمت می‌شمارم و در پرتو بحث‌های مربوط به اتحادیه‌ی جنبشی اجتماعی نکاتی را به صورت عام و کلی اما در پیوند با شرایط مشخص جنبش کارگری بیان می‌کنم. بحث اتحادیه‌های جدید اجتماعی بحثی است که از دهه هفتاد قرن گذشته برای برون رفت از بحران اتحادیه‌ها مطرح شد. در این بحث‌ها سه موضوع محوری برجسته بود: الف - چالش با بوروکراسی در اتحادیه‌ها؛ ب- تغییر لایه‌بندی طبقه و عطف توجه به آن (زنان، کارگران مهاجر، بیکاران، کارگران پاره وقت...); ج- رابطه با جنبش‌های جدید (نظیر زنان، محیط زیست، صلح، سبک زندگی...). در پاسخ به بحران اتحادیه‌ها و راه برون رفت از آن سه گرایش خود را نشان می‌داد که عبارت بودند از:

۱- گرایش اول که رویکردی به پایین داشت و خواهان فعال کردن اعضا، و عضوگیری از کارگران بود. این گرایش در مرزبندی با بوروکراسی حاکم بر اتحادیه، بر خصلت دموکراتیک اتحادیه تاکید داشت. این گرایش اما کماکان درکی سنتی از اتحادیه را نمایندگی می‌کرد. جان کلی از جمله کسانی بود که این گرایش را بیان می‌کرد.

۲- گرایش دوم گرایشی بود که در عین حال که بر هسته‌ی مرکزی و بخش برنشسته‌ی طبقه کارگر تاکید داشت، اما دامنه آن را گسترش می‌داد و بخش‌های حاشیه‌ای طبقه کارگر را به ترکیب اتحادیه اضافه می‌کرد. کیم مودی یکی از مدافعان این گرایش است که بر این نکته تاکید فراوانی کرده است و خواهان جذب بیکاران، جوانان، گروه‌های هم-جوار... در اتحادیه شده است. او حتی ایده‌ی جذب شعارهای بیکاران، جوانان، گروه‌های هم‌جوار را در اتحادیه طرح کرده که برای بحث ما از اهمیت و افری برخوردار است که من بعدا به آن می‌پردازم.

۳- گرایش سوم گرایشی است که نه تنها دامنه سازماندهی را گسترش می‌دهد بلکه آن را به سایر بخش‌های جامعه تسری می‌دهد و به سوژه‌های متعدد و برابر باور دارد. پتر واترمن، یکی از محققانی که در این باره مقالات متعددی به نگارش در آورده، برخی از خصلت‌ها و ویژگی‌های اجتماعی این نوع اتحادیه‌ها را چنین صورت‌بندی کرده است:

• ارتباط فشرده با جنبش طبقات زحمتکش که فاقد اتحادیه یا اتحادیه ناپذیر هستند (بخش خردکالایی، کارگران

خانگی، دهقانان، زنان خانه‌دار، تکنسین‌ها و متخصصان).

- پیوند نزدیک با جنبش‌های دموکراتیک فراطبقاتی یا غیر طبقه‌ای (جنبش‌های مردمی وابسته به کلیساها، زنان، ساکنان محل، محیط زیست، حقوق بشر و جنبش صلح و غیره)
- تلاش برای ایجاد یک جامعه مدنی قدرتمند و متنوع
- پیوند با سایر متحدان بالقوه به عنوان شرکای برابر، دموکراتیک و مستقل، بدون ادعا برای تحت سلطه در آوردن، پیشاهنگی یا الویت در سازماندهی قدرت. (۳)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، خصلت اجتماعی گرایش دوم و سوم نسبت به سندیکاها، تاکنونی تفاوت معینی را نشان می‌دهند. این نوشته با الهام از دیدگاه کیم مودی، گرایش دوم را اصولی و کارساز می‌داند. وجه مشخصه اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی نظیر سندیکای قانونی معطوف به پایین، سازماندهی پیکار کارگران علیه سرمایه است. آن‌ها وحدت کار با سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند، بلکه برعکس تمایز منافع کار از سرمایه را بیان می‌کنند. آن‌ها ابزار مبارزه طبقه‌ای اند و از ادغام شدن در نظام دوری می‌جویند. آن‌ها همچنین در به کارگیری اشکال مبارزه، فرق چندانی با تشکل یاد شده ندارند و از این نظر مرزی آن‌ها را از سندیکای مزبور جدا نمی‌کند. آن‌چه اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی را از سندیکای مزبور جدا می‌کند، قبل از هر چیز ساختار و نیروی ترکیبی آن‌ها است. اگر سندیکای قانونی معطوف به پایین، کارگران را در محل تولید و فراتر از آن در محل کار سازمان می‌دهد، اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی از نقطه‌ی تولید و محل کار فراتر می‌روند و محیط زیست کارگران را همچون محلی برای سازمانیابی آن‌ها در نظر می‌گیرند. آصف بیات این نوع سازمانیابی را به عنوان "اتحادیه‌های کارگری خیابانی" مشخص می‌کند. او در این باره می‌گوید: "یک شیوه‌ی دیگر برای از میان برداشتن رقابت بین کارگران بخش غیر رسمی، ایجاد اتحادیه‌های کارگری خیابانی است. این‌ها سازمان‌هایی هستند که می‌توانند صدها هزار نفر عناصر مجزا از هم را که ظاهراً در این اقیانوس پهناور فعالیت‌های غیر رسمی شناورند گردهم آورند. بنگاه‌ها، کارگاه‌ها و فروشندگان خیابانی می‌توانند برای بهبود کسب و کار خویش، حمایت از منافع خود در برابر مغازه‌داران و دیوان‌سالاران دولتی دست به اتحادیه‌های رسمی و غیررسمی بزنند." (۴) چنان‌که ملاحظه می‌کنیم اجتماعی بودن اتحادیه‌های جنبشی صرفاً بر سازماندهی در محل تولید یا محل کار تاکید ندارد بلکه علاوه بر آن بر گسترش پایه‌ی اجتماعی اتحادیه در محیط زیست آن‌ها نیز تاکید دارد.

بنابراین اولین تفاوت سندیکای قانونی معطوف به پایین با اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی در ترکیب این دو نوع تشکل نهفته است. اما پرسش مهمی که بلافاصله مطرح می‌شود این است که اگر چه دامنه سازماندهی و ترکیب این نوع اتحادیه گسترش می‌یابد، اما رابطه‌ی هسته‌ی مرکزی این نوع تشکل اجتماعی با پیرامون آن کدام است. آیا بخش‌های کلیدی طبقه از همان نقشی در اقتصاد برخوردارند که مثلاً کارگران کوره‌پزخانه؟ آیا همه‌ی بخش‌های طبقه دارای قدرت برابرند و به یک میزان می‌توانند موثر عمل کنند؟ کدام بخش نیروی کار تعیین کننده و کدام بخش آن تکمیل‌کننده قدرت کارگری اند؟ آن نیرویی که به لحاظ اقتصادی کارآیی دارد الزاماً از نظر سیاسی می‌تواند همچون نیروی ضربت جنبش عمل کند؟ در ایران مشخص ما تناسب و روابط بین بخش‌های مختلف اردوی کار و زحمت چگونه است؟ پرداختن به این مسایل در این نوشته ناممکن است و فرصت دیگری می‌طلبد. اما بگذارید در این باره به چند نکته کوتاه اشاره کنم. قبل از هر چیز باید به این پرسش پاسخ گفت که به طور کلی قدرت اردوی کار از کجا نشات می‌گیرد؟

کیم سایپس در پاسخ به این پرسش و در تایید نظر آرونویتز می‌گوید:

" من فکر می‌کنم که یک جنبش کارگری حداقل در دوران اولیه تکوین خود نوعی از جنبش اجتماعی است که نظم اجتماعی مستقر را به چالش می‌کشد و مخصوصاً آن چه به آن اهمیت می‌بخشد جایگاه اجتماعی آن است. نمود سازمان‌یافتگی اولیه جنبش کارگری در حوزه تولید، توزیع و مبادله‌ی جامعه مستقر است. از این رو جنبش کارگری از چیزی برخوردار است که گروه‌های اجتماعی دیگر فاقد آن‌اند: توانایی متوقف کردن و عملیات از درون فرآیند تولید، توزیع و مبادله (آرنوویتز، ۱۹۷۳). این موقعیت و همین نیروی اجتماعی بالقوه است که جنبش‌های کارگری را با اهمیت می‌سازد". (۵)

چنان‌که ملاحظه می‌کنیم قدرت طبقه کارگر از "جایگاه اجتماعی" و در "توانایی" آن در "متوقف کردن و عملیات از درون فرآیند تولید، توزیع و مبادله" نهفته است. کیم مودی نیز که بر گسترش پایه‌های اجتماعی اتحادیه تاکید فراوانی دارد، همه‌ی بخش‌های طبقه را هم ارز نمی‌کند و اهمیت و جایگاه نقطه‌ی تولید و سازمان‌یابی این بخش از کارگران را نسبت به سایر بخش‌ها، نکته‌ی کلیدی می‌داند.

اما ترکیب و ساختار نیروی کار در ایران چگونه است؟ جدا از این که نسبت به تناسب بخش‌های مختلف طبقه چه نظری داشته باشیم، یک چیز در پیوند با ساختار نیروی کار در ایران روشن است، بخش برنشته طبقه کارگر در ایران- به جز غول خفته یعنی کارگران نفت که اگر برخیزد و در زمان‌بندی معینی مقاومت کند، می‌تواند تأثیرات کارسازی بر سرنوشت جنبش کارگری بر جای نهاد- از همان اهمیتی در اقتصاد ایران در برابر دولت برخوردار نیست که در سایر کشورها دارد. این امر به دلیل استقلال مالی نسبی دولت از طبقه مسلط اقتصادی است. و نقش نفت در اقتصاد ایران که به متولی آن یعنی دولت ویژگی یک رژیم رانتی نفتی را بخشیده است. به علاوه اهمیت سیاسی بخش‌های حاشیه‌ای طبقه کارگر ایران همچون جوانان بیکار، زنان بیکار و بخش‌هایی از زحمتکشان که با توده‌های حاشیه تولید هم‌پوشانی دارند؛ یا مزد و حقوق بگیران بخش خدمات نظیر معلمان و پرستاران بیش از سایر کشورها است. چنان‌که در تجربه‌ی انقلاب ایران نقش سیاسی آن‌ها را مشاهده کردیم.

تا این‌جا به ترکیب اجتماعی اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی و رابطه‌ی بین لایه‌های آن اشاره شد. اما تمایز میان این نوع اتحادیه با سندیکای قانونی معطوف به پایین به همین نکته محدود نمی‌شود، بلکه مضمون و فلسفه‌ی وجودی این دو مدل از اتحادیه را هم در بر می‌گیرد. برخی در بحث احیای اتحادیه‌ها بر سیاسی و تعرضی کردن آن‌ها و حرکت در راستای تقابل با سرمایه تاکید دارند و به قول استفان مزاروش بر "تهاجم ضروری نهادهای تدافعی" می‌کوبند. این تفاوت و تمایز را پتر واترمن در دو محور، اما در چارچوب دیگری، بیان می‌کند و بر وظایف تاکنونی اتحادیه‌ها دو مطالبه را اضافه می‌کند که تا حد معینی از چارچوب مطالبات حداقلی فراتر می‌رود. این دو محور عبارت‌اند از:

۱- "مبارزه بر سر کار مزدوری و مسایل آن، نه صرفاً برای مزد و شرایط بهتر؛ بلکه برای کنترل کارگران و اتحادیه بر فرآیند کار، سرمایه‌گذاری، فن‌آوری جدید، جابه‌جایی، مقاطعه‌کاری فرعی و سیاست‌های آموزشی و کارآموزی. چنین مبارزات و استراتژی‌هایی در گفت و گو و عمل مشترک با جماعات دارای منافع مشترک، و برای جلوگیری از بروز شکاف (مثلاً با طرفداران محیط زیست یا زنان) و برای افزایش اعتبار خواست‌ها سامان می‌یابند.

۲- طرح مسایل اجتماعی در مقیاس عمومی جامعه به خصوص در انظار کارگران و یا در اتحادیه که مبارزه علیه

اقتدارگرایی، اکثریت‌سالاری، دیوان‌سالاری، اعتقاد به برتری یک جنس، نژادپرستی و غیره را در بر می‌گیرد. " (۶)

این محورها نشان می‌دهند که اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی از خواست‌های حداقل شروع می‌کنند و سپس از آن فراتر می‌روند و به خصلت تدافعی مبارزه تن نمی‌دهند. البته رفتن به فراسوی مبارزه‌ی تدافعی امری اراده‌گرایانه نیست بلکه محصول منطق پیکار طبقاتی است. برای دفاع از حداقل شرایط کارویست شما ناگزیرید از آن فراتر روید. زمانی فردریک چهارم پادشاه آلمان گفته بود کسی که همیشه در حال تدافعی مبارزه می‌کند حتی همان حداقل‌های موجود را هم نمی‌تواند حفظ کند. مضمون مبارزه اتحادیه‌ای امر ثابتی نیست و در فراز و فرود مبارزه طبقاتی تحول و تغییر پیدا می‌کند.

محور دیگری که مرز بین این دو نوع تشکل را از هم متمایز می‌سازد، ساختار این دو اتحادیه است. در اولی ما با ساختاری کاملاً دموکراتیک با اعضا و اساسنامه مشخص و اندام‌ها و نهادهای قانونی و با دفتر و دستک مواجه‌ایم؛ در دومی اما با ساختاری روبه‌رو ایم که خصلت جنبشی دارد، روابط درون آن بر "اساسنامه نانوشته" استوار است، ترکیب آن بیش از این که بر اعضا و پرداخت حق عضویت متکی باشد بر فعالان کارگری تکیه دارد، روابط درونی آن از هر نوع شیوه‌ها و مناسبات سلسله‌مراتبی و اقتدارگرایانه به دور است و این روابط را از درون کارخانه و تقویت روابط افقی و مستقیم بین کارگران آغاز می‌کند. مناسبات حاکم بر این نوع اتحادیه به قول واترمن با فرا رفتن از مدل‌های سازمان‌دهی هر می، متمرکز، بوروکراتیک و منجمد؛ و با تشویق مدل‌های منعطف، دموکراتیک، افقی، غیرمتمرکز و خودیارانه، در روابط شبکه‌ای سامان می‌یابد. ساختار تشکیلاتی این نوع اتحادیه بیش از آن که از ساختار سازمانی نهادی شده و عمودی برخوردار باشد، بیش‌تر شبکه‌ای است که به طور افقی با هم هماهنگ می‌شود. به گفته‌ی واترمن "شبکه‌بندی" بیش‌تر به ارتباطات اشاره دارد تا نهادها. "این جنبش‌ها به شیوه‌های غیر رسمی، باز و انعطاف‌پذیر سازمان‌دهی شده‌اند و حداقل در بعضی زمینه‌ها از سلسله‌مراتب و بوروکراسی و حتی گاه از قرار دادن شرایطی برای عضویت اجتناب می‌کنند." (۷) البته اتحادیه جنبش اجتماعی با سازمان‌های غیر رسمی یا غیرسلسله‌مراتبی هم‌سان نیست. اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی عمدتاً از چنین ساختاری برخوردارند، اما این امر مطلق نیست، و گاهی می‌تواند آن‌ها را دربر گیرد. (۸) به علاوه اتحادیه جنبشی اجتماعی ضرورتاً غیر قانونی نیستند و حتی در کشورهای پیرامونی هم می‌توانند خود را ثبت و قانونی کنند. به عنوان نمونه می‌توان از اتحادیه کارگری فلیپین نام برد. آنچه در این جا مورد تاکید است مناسب بودن این شکل از سازمان‌دهی در پیوند با شرایط ویژه و ساختار خاص اردوی کار و زحمت ایران است و نه برشماری مختصات عام و فراگیر برای هر نوع ساختار اتحادیه‌های جنبشی - اجتماعی. در اتحادیه جنبشی اجتماعی، به جای سیستم نظارت از بالا به پایین، انطباط، وفاداری و اطاعت کورکورانه در مبارزه؛ ارتباطات بر مبنای هم‌سرنوشتی، اعتمادهای متقابل و تجربه‌ی مشترک سازمان‌دهی می‌شوند و یا به دست می‌آیند. این مناسبات از درون کارخانه شروع می‌شود و به سطح محله، منطقه و سرانجام در سراسر کشور گسترش می‌یابد. اگر خواهیم تمایز و وجه مشخصه‌ی جنبشی اتحادیه را در چند مولفه خلاصه کنیم می‌توان گفت:

۱- تکیه بر "اساس‌نامه نانوشته" تا بر اساس‌نامه رسمی - حقوقی

۲- تکیه بر فعالان (سازمان‌دهندگان، مشارکت‌کنندگان، هواداران و حامیان) تا بر اعضای رسمی

۳- تکیه بر سازمان‌دهی افقی تا سازمان‌دهی عمودی

۴- تکیه بر ارتباطات توده‌ای تا نهادهای رسمی

۵- تکیه بر کارکرد هدایت و هماهنگی با خصلت سیال تا رهبری رسمی و ثابت و از بالا به پایین. (۹)

در این جا یادآوری یک نکته ضرورت دارد. ساختار جنبشی تابع استراتژی اتحادیه اجتماعی است و در خود و فی نفسه بدون توجه به راهبرد آن، از اهمیت تعیین‌کننده برخوردار نیست. از این رو بین عنصرهای تشکیل دهنده اتحادیه اجتماعی جدید، مضمون فعالیت و ترکیب اجتماعی اتحادیه عناصر تعیین‌کننده‌اند و ساختار جنبش یک متغیر وابسته به آن‌ها به شمار می‌رود. به قول چاندلر "ساختار از استراتژی پیروی می‌کند". (۱۰) از این رو کسانی که بوروکراسی را "قانون آهنین اولیگارشی" اتحادیه می‌دانند، چه آگاه باشند و چه نه، درکی ذات‌گرایانه، غیرتاریخی و جبرباورانه از ساختار را به نمایش می‌گذارند. آن‌ها یک ذات موهوم و ثابت، خارج از مناسبات حاکم بر کارگران و حتی علی‌رغم خواست آن‌ها، به اتحادیه نسبت می‌دهند، که به قول اهل منطق در جریان و صیروت‌اش، خود را متعین و متجلی می‌سازد. به علاوه آن‌ها با ذاتی کردن بوروکراسی در اتحادیه درکی جبرباورانه را هم منعکس می‌کنند بدین معنا که این کارگران نیستند که ساختار را می‌سازند بلکه ماده مخصوصی در اتحادیه - یعنی بوروکراسی- است که این تشکل را می‌سازد و توده‌ی کارگران در اتحادیه‌ها در برابر آن مقهور و بی‌اراده‌اند. این درک‌ها ساخت و بافت طبقه، لایه و بخش‌های ویژه درون آن، نفوذ یا عدم نفوذ سیاسی احزاب و گروه‌های مختلف بر طبقه، توازن قوای سیاسی و بالاخره شرایط و متن تاریخی را نادیده می‌گیرند که اتحادیه‌ها در آن به فعالیت مشغول‌اند. (۱۱) گفتنی است که مسأله‌ی بوروکراسی در اتحادیه‌ها بحث تازه‌ای نیست و از زمان مارکس و انگلس این آفت، اتحادیه‌ها را تهدید می‌کرده است. در قرن بیستم کسی که بر این نکته بسیار پافشاری کرده رابرت میشل سوسیال دموکرات آلمانی بود که بعدها به هواخواهی از فاشیسم گرایش یافت. تز او این بود که هر تشکل و سازمان بزرگی به بوروکراتیسم در می‌غلند و از آن گریزی نیست. هم‌زمان با او رایت میلز نیز به چنین تزی باور داشت. (۱۲) حتی در دهه‌های اول قرن بیستم مکتبی در امریکا که به مکتب ویسکانسن معروف بود این نظر را تئوریزه می‌کرد. در دهه پنجاه قرن بیستم در امریکا تزی رایج شد که به "تئوری بلوغ" معروف گشت. بر مبنای این تز، اتحادیه‌ها اگر چه ممکن است در دوره‌ی به اصطلاح کودکی یا پانگیری خود دموکراتیک عمل کنند، اما در دوران بلوغ خود لزوماً و ذاتاً به بوروکراتیسم در می‌غلند. و جوهر و ذات خود را متعین می‌سازند.

مدافعان این نظر، در واقع تفاوت میان یک اتحادیه کارگری رزمنده همچون کوساتو در افریقای جنوبی را با یک اتحادیه صنفی که بر مدار سازش کار و سرمایه بنا شده را نادیده می‌گیرند. به علاوه کسی که در پوشش "رادیکالیسم" و به بهانه‌ی وجود بوروکراسی، کل یک اتحادیه را نفی می‌کند، دارد توده‌ی اعضا و پایه‌های اجتماعی اتحادیه را با رهبران و لابی‌های بورژوازی و دولت با یک چوب می‌راند. به عبارت دیگر تمایزی بین اعضا و رهبران سازشکار قابل نمی‌شود. نادیده گرفتن پایه‌های اجتماعی اتحادیه با رهبران سازشکار، البته تنها مشکل این دیدگاه نیست؛ هم ارز کردن برخی از رهبران محلی که در پاره‌های از اتحادیه‌ها نقش فعال و غیر قابل انکاری دارند با رهبران در سطح ملی هم از جمله خطبتهایی است که طرفداران این نظر مرتکب می‌شوند. همان طور که کیم مودی متذکر می‌شود واقعیت این است که در جنگ اول و چه در جنگ جهانی دوم، و در دهه‌های ۷۰ و ۹۰ قرن گذشته، نقش پایه‌های اجتماعی اتحادیه‌ها در فعالیت، اعتراض و اعتصاب‌های کارگری، و داغ کردن زیر پای رهبران اتحادیه در مبارزه علیه تعرض سرمایه و دولت حامی آن یکی از برگ‌های درخشان مبارزات کارگری به شمار می‌رود. کیم مودی در

این باره می‌گوید فعالیت و مبارزه کارگری در این سال‌ها بیش از آن که از سر صدقه سازمان‌نیافته‌ها و کارگران خارج از سندیکاها رخ داده باشد از سوی پایه‌ها و کارگران متشکل در بدنه‌ی اتحادیه‌ها به پیش رفته است و به سهم خود نتایج مثبتی به بار آورده است.

تا این جا تمایزها و برخی شباهت‌های این سه مدل از اتحادیه‌ها را بر شمردم که در جنبش ما ارائه شده‌اند. اکنون پرسشی که در برابر ما قرار می‌گیرد این است: کدام یک از این مدل‌ها با ویژگی‌های ساختار طبقه کارگر در جامعه ما انطباق دارد و می‌تواند از ادامه کاری بیش‌تری در برابر فشارهای رژیم اسلامی برخوردار باشد. به نظر من از بین سه مدل ارائه شده، اتحادیه جنبشی اجتماعی کاملاً با شرایط مشخص کشور ما انطباق دارد. این طرح تنها برگرفته از تجربه‌های سایر جنبش‌های کارگری در دنیا نیست، بلکه علاوه بر آن برخاسته از شرایط مشخص و ویژه‌ای است که جنبش کارگری کشور ما در آن به نبرد مرگ و زندگی دست زده است. این شرایط در فشرده‌ترین بیان عبارت‌اند از:

الف- رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم ایدئولوژیک - مذهبی، نهادهای مدنی مستقل از دولت را بر نمی‌تابد و با تمام قوا تلاش می‌کند آن‌ها را در نطفه خفه کند یا به بی‌راهه بکشاند.

ب- نگاهی به بافت و ساخت طبقه کارگر در کشور ما نشان می‌دهد که ما با یک مشکل ساختاری از نقطه نظر ضعف تمرکز کارگران در شاخه‌های صنعتی، خدماتی و کشاورزی روبه‌رو ایم؛ و کماکان در ساخت جامعه روابطی وجود دارد که هنوز زیر سلطه کامل سرمایه‌قرار نگرفته‌اند اما بخش عظیمی از نیروی کار را در خود جذب کرده‌اند. طبقه کارگر کشور ما از نظر اجتماعی سخت ناهمگون و به لحاظ توزیع جغرافیایی به شدت نامتمرکز است. به علاوه از منظر بافت ملی و جنسی بسیار متنوع است و در پراکندگی خردکننده‌ای قرار دارد. به لحاظ حقوقی برخی از کارگران قراردادی، بخشی پاره وقت، بخشی مقاطعه کار ... اند که وحدت نداشته کارگران را بازهم شکننده‌تر می‌سازند. (۱۳).

ج- سازماندهی کارگران در نقطه‌ی تولید بدون به میدان آمدن شاخه‌ها، افشار و لایه‌های دیگر نظیر زنان، جوانان بیکار، بخش‌های حاشیه‌ای، نه تنها نمی‌تواند نیروی موثری را در برابر رژیم سازمان دهد، بلکه اگر در امر سازماندهی موفق شود نمی‌تواند در دراز مدت بقای خود را حفظ کند. (۱۴)

اگر این محورها را بپذیریم که برخی مختصات نیروی کار ایران را بازتاب می‌دهد نوع سندیکای معطوف به پایین نسبت به اتحادیه جنبش اجتماعی نمی‌تواند هم‌هی ظرفیت‌های جنبش کارگری را بسیج نماید و از کارآیی محدودتری برخوردار است. محدودیت کارآیی این نوع سندیکا نه به خاطر ساختار ضربه‌پذیر آن در زیر ساطور یک رژیم فاشیستی، بلکه علاوه بر آن به خاطر تمرکز در محیط کار و نادیده گرفتن سایر بخش‌های طبقه هم هست. هر چند تاکید و تمرکز آن بر سازماندهی در محیط کار نباید تحت هیچ شرایطی نادیده گرفته شود و ارزش آن را انکار کرد. جدا از شرایط ساختاری که جنبش کارگری در آن دست به نبرد می‌زند، نگاهی به شرایط جاری کار و بیکار و آرایش حریفان در حال نبرد نیز، ضرورت برپایی تشکل فراگیر را موکد می‌سازد. بنابراین وجوه مشخصه‌ی شرایط حاضر و توازن قوای کنونی نشان می‌دهد:

۱- جنبش کارگری ما کماکان در چارچوب تدافعی مبارزه می‌کند؛ بدین معنا که عمدتاً نه برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار، بلکه برای خواسته‌هایی همچون پرداخت دستمزدهای عقب افتاده، جلوگیری از اخراج‌ها، تثبیت

قرادادهای کار... به نبرد می‌پردازد. به عبارت روشن‌تر کارگران عمدتاً نه برای بهبود شرایط و موقعیت خود، بلکه برای جلوگیری از تخریب بیش‌تر شرایط زندگی خود به مقابله با تهاجم‌های سرمایه‌داران و رژیم بر می‌خیزند

۲- این مبارزه در شرایطی صورت می‌گیرد که جنبش کارگری با استفاده از مبارزه قانونی و فراقانونی؛ مبارزه در محدوده‌ی واحد تولیدی یا محل کار و فراتر از محیط کار؛ و با استفاده از همه اشکال اعتراضی، یک نبرد گریلایی، موضعی و فرسایشی را به پیش می‌برد.

۳- این مبارزه در شرایطی پیش می‌رود که از یک طرف جنبش کارگری نیاز سوزان به تشکل و سازمان‌یابی را در می‌یابد و با فداکاری پی‌ریزی آن را مخصوصاً از سال ۸۳ در دستور قرار داده است؛ و از طرف دیگر رژیم اسلامی، با ارزیابی دقیق از این مرحله از برآمد کارگران برای ساختن تشکل، تلاش می‌کند حلقه ارتباط فعالان را با توده کارگران قطع کند و با دست‌گیری، زندانی و بالا بردن هزینه فعالیت نقش سازمان‌گران جنبش کارگری را مختل سازد. در چنین شرایطی هر طرح معطوف به سازماندهی باید بتواند بیش‌ترین نیرو را گردآوری کند و از سویی دیگر بتواند چاقوی تیز سرکوب رژیم را کند و تا آنجا که می‌تواند آن را بی اثر سازد.

البته طرح اتحادیه جنبشی اجتماعی اگرچه در برابر سندیکای رسمی معطوف به بالا قرار دارد، اما در برابر سندیکای معطوف به پایین قرار ندارد. به عبارت دیگر اتحادیه جنبشی اجتماعی می‌تواند سندیکای معطوف به پایین را دربر گیرد اما نمی‌تواند به آن محدود شود. هر اتحادیه‌ای که مضمون فعالیت خود را تنها به نقطه‌ی تولید محدود می‌کند در اتحادیه جنبشی اجتماعی جای می‌گیرد، در حالی که سندیکای معطوف به پایین نمی‌تواند اتحادیه جنبشی اجتماعی را دربرگیرد. ما به همه‌ی اشکال سازمان‌دهی نیاز داریم و خطرناک‌ترین سیاست این است که این تشکل‌ها را در برابر هم قرار دهیم و یا با برخورد لوکس آن‌ها را نفی کنیم. ما در شرایط کاملاً تدافعی قرار داریم و به هر نره از انرژی، مقاومت و فداکاری در جنبش کارگری احتیاج داریم.

مرزبندی با مدل سندیکای قانونی البته تحت هیچ شرایطی نباید به معنای نفی مبارزه قانونی به شمار آید. تشکلی که می‌خواهد توده‌ای شود یا توده‌ای بماند نمی‌تواند از امکانات و ابزارهای قانونی استفاده نکند. بحث بر سر نفس استفاده از امکانات و ابزارهای قانونی نیست، بلکه بحث بر سر محدود کردن فعالیت خود در چارچوب امکانات و ابزارهای قانونی است. پس مبارزه‌ی قانونی و مبارزه‌ی غیرقانونی هیچ یک فی‌نفسه مقدس نیست. گاهی اوقات قانونی نکردن مبارزه می‌تواند خبط بزرگ به شمار آید. به علاوه قانونی شدن نتیجه‌ی مبارزه است نه نقطه عزیمت مبارزه. در هیچ کجای دنیا مسیر تکوین سندیکاها و اتحادیه‌ها از راه‌های قانونی عبور نکرده است بلکه بر عکس اول اتحادیه‌ها شکل گرفته‌اند و سپس خود را قانونی کرده‌اند. قانونی شدن اتحادیه جنبشی اجتماعی در ایران به احتمال قریب به بالا چنین مسیری طی می‌کند. (۱۵)

آنچه که کارگران ایران در دوره پی‌ریزی تشکل‌های توده‌ای به آن نیاز دارند تشکل‌های متناسب با این شرایط ویژه است. تلاش برای سازمان‌یابی این نوع تشکل و دستیابی به آن اگرچه یکی از نیازهای حیاتی مبارزه طبقاتی در ایران به شمار می‌رود اما بدون تشخیص منطق مبارزه در شرایط سرکوب، دست‌کم در دوران اولیه پی‌ریزی این نوع اتحادیه‌ها، تلاش‌های فداکارانه کارگران می‌تواند دود شود و به هوا برود. به نظرم منطق و قانون طلایی سازمان‌دهی و مبارزه در شرایط سرکوب و زیر تسلط یک رژیم وحشی پلیسی عبارت است از: دامن‌های سازمان‌یابی باید هرچه

گسترده‌تر و توده‌ای‌تر باشد؛ مطالبات باید هرچه بیش‌تر خصلت عمومی، فراگیر و حداقلی داشته باشد؛ اشکال مبارزه باید هر چه بیش‌تر خصلت گریلایی، موضعی و موردی داشته باشد و تا آنجا که می‌تواند از رویارویی با رژیم مخصوصا در دوران اولیه تکوین خود پرهیز کند. متناسب با آرایش نیرو و گردآوری قوا جنبش کارگری می‌تواند مطالبات خود را تعمیق دهد، اشکال جدید مبارزه را در دستور قرار دهد و فراتر از آن با تمام قوا رژیم و نظم موجود را به چالش کشد. اما این امر قبل از هر چیز و پیش از هر چیز، مرهون گردآوری نیرو، جلب همبستگی و به میدان آمدن اردوی کار و زحمت است. جنبش ما بیش از رادیکالیسم در شیوهی مبارزه، به تجمع، تشکل و گردآوری نیرو نیاز دارد. نادیده گرفتن این منطق و قانون طلایی مبارزه در زیر سلطه‌ی یک رژیم فاشیستی جز هرز دادن نیرو و انرژی، جز دریافت ضربات خرد کننده، جز گسست در مبارزه و انتقال تجربه از نسلی به نسل دیگر نتیجه‌ای در بر ندارد. (۱۶)

اتخاذ سیاست سازمان‌یابی مناسب و منطبق با شرایط ویژه، و رعایت منطق مبارزه در پیکارهای طبقاتی در کشور ما، هنوز به معضل مفصل‌بندی بخش‌هایی مختلف جنبش کارگری پاسخ نمی‌گوید. پرسش مرکزی در این باره این است: در شرایط پراکندگی ساختاری افشار مختلف طبقه کارگر ایران، مفصل‌بندی بخش‌های گوناگون این جنبش چگونه رخ می‌دهد؟ آیا از طریق همکاری و توافق رهبران عملی این بخش‌ها در مبارزه، یا از طریق جذب خواست‌های یک دیگر، و یا از طریق توافق پیرامون مطالبات مشترک؟ (۱۷) دست‌مایه‌ها و امکانات اتصال بخش‌های مختلف طبقه کارگر در کشور ما کدام‌اند؟ محیط زیست کارگران تا چه اندازه می‌تواند به محل پیوند بین کارگران تبدیل شود؟ کارگران بیکار تا چه میزان می‌توانند نقش میانجی میان لایه‌های متنوع کارگران را بازی کنند؟ تشکل‌های هم اکنون موجود مخصوصا شورای همکاری تشکل‌های کارگری چگونه می‌توانند در خدمت این امر قرار گیرند؟ این‌ها و پرسش‌هایی از این دست نیاز سوزانی را نشان می‌دهند که باید پاسخ بگیرند؛ امری که متأسفانه چپ ایران به آن بی‌اعتنا است. بیل زدن زمین نرم، همچون گردآوری اخبار کارگری و منعکس کردن آن‌ها، اگرچه در جای خود کار با ارزشی به شمار می‌رود اما تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند جای خالی پرداختن به این معضلات واقعی و تعیین‌کننده برای پیشروی جنبش کارگری را پر کند. ما نیاز داریم که از مسیر راهپیمایی جنبش‌مان تصور روشنی داشته باشیم. دستیابی به درکی درست از منطق سازمان‌یابی البته لازم است اما به هیچ وجه کافی نیست. برای تحقق این امر ما به بیش از یک تصور روشن از منطق سازمان‌یابی احتیاج داریم. پی‌ریزی لحظه به لحظه و آجر به آجر تشکل در شرایط سرکوب ایران به اراده‌ی استوار و تاکتیک‌های منعطف نیاز دارد.

حشمت محسنی

۲۰۰۸-۰۵-۱۱

- ۱- نگاه کنید به مقالات من در سایت راهکارگر:
 - نابرابری ملی در میان جنبش کارگری
 - نابرابری جنسی در میان جنبش کارگری
 - ضرورت سازمان‌یابی کارگران کارگاه‌های کوچک و صنوف
 - ضرورت سازمان‌دهی کارگران در محیط زیست
- و در نقد مواضع منصور حکمت، کاک پولاد، ایرج آذرین، محسن حکیمی، و دیگران که خصلت غیر فرمال تشکل علنی در شرایط سرکوب تشریح شده است. همچنین کاربرد مدل جنبش اجتماعی در پیوند با جنبش زنان نگاه کنید به مقاله با ارزش تحول در آرایش کمپین، محتاج فداکاری و هوشمندی سارا لقمانی، مدرسه فمینیستی.
- ۲- کیم مودی اتحادیه‌ها را به اتحادیه صنفی، اتحادیه ائتلافی (همکاری احزاب)، و اتحادیه جنبشی اجتماعی تقسیم می‌کند اما در آثار سلیگ پرلن، ویکتوریا بونل و کیم سایپس سه تیپ اتحادیه کارگری "اقتصادی"، "اتحادیه سیاسی" و "جنبش اجتماعی" به عنوان مثال مطرح شده‌اند.
 - ۳- اتحادیه‌های جدید اجتماعی، انترناسیونالیسم، ارتباطات- فرهنگ و همبستگی در یک چارچوب. پیتر واترمن، برگردان ح. آزاد.
 - ۴- آصف بیات در این باره از تجربه‌های اتحادیه‌ی زنان احمدآباد گجرات در هند و تجربه مبارزه در آمریکای لاتین و به طور ویژه آفریقای جنوبی یاد می‌کند. او می‌نویسد: در آمریکای لاتین فعالان اتحادیه‌های کارگری که در محله‌های فقیر زندگی می‌کنند می‌توانند تجربه‌ی سازمان‌دهی و مشارکت را از محل کار خود به محله‌های سکونت خویش و آن دسته ساکنانی که فاقد تجربه مشابه هستند به ویژه زنان که بازیگران اصلی در محلات می‌باشند منتقل سازند. شاید ذکر یک نمونه از آفریقای جنوبی اهمیت چنین مشارکتی را روشن‌تر سازد. مبارزات سیاسی سال‌های ۱۹۸۷-۱۹۸۶ در آفریقای جنوبی مبنای مادی ایجاد "قدرت مردم" را فراهم ساخت. سیاهپوستان، از طریق اشکال مختلف مقاومت، به گفته مورفی موراب رهبر جبهه‌ی متحد مقاومت (UDF) توانستند خود را "حکومت‌ناپذیر" ساختند. محله‌های سیاه پوست‌نشین خود را از کنترل دولت آزاد ساختند. سپس خلاء قدرت به وجود آمده به وسیله "قدرت ابتدایی مردم" پر شد که اشکالی مانند کمیته‌های دفاع، سازمان‌های کارپردازی، شوراهای نمایندگان دانشجویان، انجمن اولیا-مربیان- دانش‌آموزان و به ویژه کمیته‌های خیابانی داشت. به گفته موراب: "هرگز محله‌های ما چنین بحث‌هایی، چنین مشارکتی، چنین نمایندگی مستقیمی را به چشم خود ندیده بود که نه تنها فعالان سیاسی بلکه حتی سیاهپوستان معمولی آفریقای جنوبی را که در تمام طول زندگی‌شان مثل یک تکه چوب رام و مطیع بودند در بر می‌گرفت. "دموکراتیک کردن روند آزاد سازی: مشارکت کارگان، سیاست تعدیل و توسعه"، آصف بیات، برگردان علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ص ۱۲۴
 - ۵- آیا ما می‌توانیم از یک مفهوم‌بندی نظری برای اتحادیه‌های جدید در آفریقای جنوبی و فراسوی آن استفاده کنیم؟ کیم سایپس، برگردان زاگرس جنگلی.
 - ۶- اتحادیه‌های جدید اجتماعی، انترناسیونالیسم، ارتباطات- فرهنگ و همبستگی در یک چارچوب. پیتر واترمن، برگردان ح. آزاد.
 - ۷- جامعه‌شناسی معاصر، کیت نش، محمدتقی دلفروز، ص ۱۳۲.
 - ۸- همان‌جا.
 - ۹- اتحادیه اجتماعی جدید: یک مدل جدید اتحادیه برای نظم جدید جهانی، پتر واترمن، ح. آزاد.
 - ۱۰- مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی دوناتلا و لاپورتا، ماریو دینانی محمد تقی دلفروز، ص ۲۱۹.
 - ۱۱- رفیق تقی روزبه به عنوان یکی از آخرین نمونه از این برخوردها در انکار ضرورت مبارزه برای اتحادیه می‌گوید "خصلت بوروکراتیزه شدن و میل نیرومند سازش طبقاتی. این ویژگی‌ها سبب شده که اتخاذ تصمیمات به نوبت هر م و رهبران منتقل شده و نقش تصمیم‌گیری در مجامع عمومی به حداقل برسد و بورژوازی نیز با دامن زدن به چنین تمرکزی در خرید رهبران و چانه زنی با آن‌ها در پشت درب‌های بسته دست بالا را داشته باشد." (پیرامون چالش‌های فعالین کارگری (بخش ۱)، تقی روزبه.

در ایران حداقل ۲۰ سال پیش منصور حکمت این نکته را بیان کرده بود هر چند هیچ وقت به ماخذ این ایده‌ها اشاره‌ای نمی‌کرد. و در همان موقع جواب خود را دریافت کرده بود که ناگزیر شد از موضع خود عقب نشیند و اعلام کند که هر کس که آجری بر آجر سازمان-یابی اتحادیه‌ای در ایران بگذارد او از این امر استقبال می‌کند. تازه بعد از ۲۰ سال رفیق روزبه به جای این که حرف مشخصی برای سازمان‌یابی تحویل جنبش کارگری دهد دارد حرف‌های کهنه و جواب گرفته را تحویل ما می‌دهد.

۱۲- مارکسیسم و جامعه‌شناسی اتحادیه‌های کارگری، ریچارد هایمن ، ح. ریاحی، بیدار شماره ۷ ویژه جنبش کارگری. در سنت مارکسیستی تا آنجا که من می‌دانم کسی "قانون آهنین الیگارشی" را به عنوانی یک پدیده‌ی ذاتی اتحادیه که تحت هیچ شرایطی نمی‌توان بر آن فایق آمد مورد تایید قرار نداده است. به عنوان نمونه پری اندرسون در پاسخ به این تز می‌گوید "امروزه اکثر اتحادیه‌های صنفی بریتانیا کهنه و دیوانسالارانه (بوروکراتیک) است. آن‌ها از اعتماد بی چون و چرای اعضای‌شان برخوردار نیستند. شرکت تعداد کمی از اعضا در انتخابات اتحادیه- تنها وسیله صوری که اعضا برای کنترل اتحادیه دارند- زبانزد است: دست‌راستی بودن و میان حال بودن بسیاری از رهبران اتحادیه‌های صنفی هم علت این وضع است هم معلول آن. مسلماً درست نیست که قانونی جبری به نام "قانون آهنین الیگارشی" وجود داشته باشد که به طور اجتناب‌ناپذیری یک بوروکراسی اتحادیه‌ای آمرانه می‌آفریند که در برابر نیازهای اعضایش بی تفاوت است. این مفهوم صرفاً همان چیزی است که الوین گولدر "عوارض متفاوتی بوروکراسی" می‌نامد. هیچ دلیل اساسی وجود ندارد که اتحادیه‌های صنفی، هر اندازه بزرگ، نتواند از یک دموکراسی با شرکت وسیع اعضا متکی بر حق پرس و جوی آنان برخوردار باشند: این که اتحادیه‌ها چنین دموکراسی را معمولاً به دست نمی‌آورند ناشی از ضرورت‌های کور سازمان‌یابی نیست بلکه ناشی از محیط سیاسی است که در آن فعالیت می‌کنند. به عبارت دیگر، فقدان دموکراسی در اتحادیه‌های صنفی را باید به کمک ماهیت نظامی فهمید که در آن مندرج اند: سرمایه‌داری "پری اندرسون، حدود و امکانات عمل اتحادیه صنفی، شاپور اعتماد.

۱۳- به عنوان نمونه بیش از دوازده میلیون نفر در یک میلیون و سیصد هزار دار قالی به کار مشغول‌اند که سازمان‌دهی این نیروی عظیم در نقطه‌ی تولید و از طریق مجمع عمومی اگر نگویم ناممکن سخت دشوار می‌نماید یا به عبارت صریح‌تر به شوخی می‌ماند.

۱۴- رفیق امیر پیام در مقاله بازگشت به سنت سوسیالیستی می‌نویسد: "مهم‌ترین ضعف جنبش کارگری فقدان تشکل‌های مستقل و توده‌ای کارگران در محیط‌های کار و همچنین کم توجهی فعالین سوسیالیست به سازمان‌دهی کارگران در محیط‌های کار و نیز نبود تلاش نقشه مند و متمرکز برای ایجاد این تشکل‌ها می‌باشد". واقعیت این است که با همه‌ی اهمیتی که سازمان‌دهی کارگران در محیط‌های کار دارد و تأکیدهای درست بسیاری از فعالان جنبش کارگری بر ضرورت این سطح از سازمان‌دهی؛ به مساله سازمان‌یابی کارگران در بیرون از محیط‌های کار و اتصال و پیوند میان بخش‌های مختلف اردوی کار- با توجه به ویژگی ساختاری طبقه کارگر در ایران- عنایت نمی‌شود.

۱۵- اتحادیه، دموکراسی، دیکتاتوری، فرانتس نویمان، ح. ریاحی، نشر بیدار.

۱۶- یک نمونه اخیر را می‌توان در برگزاری مراسم ۱۶ آذر در جنبش دانشجویی مشاهده کرد که ضربات مهلکی بر نسل جدید چپ وارد کرده است.

۱۷- یک نمونه موفق از تجربه جنبش‌های کارگری می‌توان به تجربه سولیدارینوس مراجعه کرد. دانیل سینگر در این باره می‌نویسد "احساس همبستگی قوی که بین کارگران وجود داشت یکی دیگر از خصوصیات بارز این جنبش بود، به عنوان مثال کارگران کارخانه کشتی‌سازی، خواست‌های پرستاران را که از قدرت جان‌هزنی زیادی برخوردار نبودند به صورت بخشی از خواست‌های خود ارائه کردند". ساخت اقتصادی و جنبش کارگری، پل . م. سوئیزی، دانیل سینگر ، پیتر گرین، ترجمه علی مازندارانی، ص ۱۴۸.